

## سنجش روایت تاریخی شاهنامه فردوسی با تاریخ‌های سده‌های نخستین اسلامی در آغاز پادشاهی شیرویه

زاگرس زند\*

روزبه زرین کوب\*\*

### چکیده

شاهنامه افزون بر ارزش‌های ادبی و اسطوره‌ای، از مهمترین منابع تاریخ ایران باستان به‌ویژه در تاریخ ساسانیان است. فردوسی با امانت‌داری، روایات دوره ساسانی را همراه با جزئیات رخداد‌های تاریخی به نظم کشیده است. روایت شاهنامه از پادشاهی شیرویه و مرگ خسرو پرویز و بیان زمینه‌های فروپاشی، بسیار مهم است و منابع متثور عربی - فارسی نیز به آن پرداخته‌اند. در این پژوهش داده‌ها و جزئیات تاریخی این منابع با روایت تاریخی شاهنامه و گزارش آن سنجش و تحلیل شده و همچنین تفاوت‌ها و همانندی‌های آنها آشکار گشته است. فردوسی در این بخش، یکسره به منبع خود وفادار بوده و با وجود محدودیت‌های وزن، زبان منظوم و نیز چارچوب روایی/داستانی، امانت‌دارانه و دقیق جزئیات را به نظم کشیده است. او ریخت نام‌ها و نام‌جای‌ها را با معیار روزگار خود آورده و از این‌رو به خدای‌نامه نزدیک‌تراند. نیز نگاه موجود در خدای‌نامه با یک میانجی به شاهنامه راه یافته و از نگرش‌های غیرایرانی و خلافت‌محور پیراسته است. بسیاری از داده‌های دیگر منابع در شاهنامه نیز وجود دارد و برخی داده‌ها را تنها فردوسی گزارش کرده است. این پژوهش می‌تواند جایگاه شاهنامه در منابع تاریخی برای ساسانی‌پژوهی را معتبرتر و برجسته‌تر سازد و برای دیگر پژوهش‌ها در این حوزه سودمند بیافتد.

**کلیدواژه‌ها:** خسرو پرویز، تاریخ‌نگاری ایرانی، ساسانیان، شاهنامه، شیرویه.

\* دکترای تاریخ ایران باستان، دانشگاه تهران و مدرس دانشگاه پیام‌نور کرج (نویسنده مسئول)،

Zagros.zand@gmail.com

\*\* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه تهران، zarrinkoobr@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۲۰

## ۱. مقدمه

### ۱.۱ طرح مسئله

شاهنامه فردوسی<sup>۱</sup> افزون بر ارزش‌های ادبی، اسطوره‌ای و زبانی، یکی از مهمترین منابع تاریخ ایران باستان است که به‌ویژه تاریخ ساسانیان را به تفصیل و دقت زیاد روایت کرده است. فردوسی با امانت‌داری بسیار<sup>۲</sup>، متن منثور برگرفته از *خدای‌نامه‌ها*<sup>۳</sup> و دیگر روایات دوره ساسانی<sup>۴</sup> را به نظم کشیده و از این‌رو بسیاری از جزییات رخدادها، نام کسان و نام‌جای‌ها و دیگر داده‌های تاریخی و جغرافیای دوره ساسانی را در آن می‌توان یافت. شاهنامه به‌اندازه تاریخ‌های منثور مورد توجه نبوده، و گهگاه مورد استفاده ایران‌شناسان و ساسانی‌شناسان قرار گرفته است. منابع منثور مشهور به تاریخ‌های عربی - فارسی که بیشتر آنها را ایرانیان به دو زبان عربی و فارسی نگاشته‌اند و متکی به *خدای‌نامه‌ها* و همچنین فتوحات و مغازی هستند، با شیوه‌های گوناگون تاریخ ساسانیان را بازنویسی کرده و ارزش بسیاری برای پژوهش‌های ساسانی‌شناسی دارند. از آن میان مهمترین این منابع تاریخی، در این پژوهش بررسی و با روایت تاریخی<sup>۵</sup> شاهنامه سنجیده خواهند شد.

برخی شاهنامه‌پژوهان (خالقی مطلق<sup>۶</sup>) و ساسانی‌شناسان (شهبازی ۱۳۹۰: ۱۶۵؛ Pourshariati 2008: 161- 163) بر جنبه تاریخی شاهنامه پافشاری کرده و شاهنامه را دارای ارزش تاریخی و خاطره جمعی ایرانیان دانسته‌اند. پاره‌ای نیز (دریایی ۱۳۹۱: ۱۰۰) ارزش تاریخی شاهنامه را نسبی و تنها در دوره ساسانی می‌دانند و بخش‌های اسطوره‌ای و حماسی را سند تاریخی قلمداد نمی‌کنند. گروهی نیز شاهنامه را غیرتاریخی دانسته‌اند که گویا زبان و روایت داستان‌وار و افسانه‌آمیز آن باعث این برداشت شده باشد که از تاریخ‌نویسان کهن، یعقوبی (۱۸۸۳/ج ۱: ۱۷۸) و از تاریخ‌پژوهان معاصر، اشپولر (۱۳۸۸: ۹-۱۰) و محمود امیدسالار (۱۳۹۶: ۳۹)<sup>۷</sup> از این دسته‌اند. به گمان نگارنده، گاه نخواندن شاهنامه و نداشتن آگاهی و شناخت کافی از این متن، دلیل اصلی اهمیت ندادن و در نتیجه ارجاع ندادن به شاهنامه در پژوهش‌های تاریخی ایران باستان است. برای نمونه، هوارد - جانستن که متخصص تاریخ بیزانس است اما درباره ساسانیان نیز پژوهش‌هایی انجام داده است، گرچه به ارزش *خدای‌نامه* و روایات ملی ایران اشاره دارد اما *خدای‌نامه* را بیشتر قصه‌هایی برای پند و اندرز دانسته است، نه سند مطمئن تاریخی. او شاهنامه را آب‌وتاب‌داده‌شده فردوسی و دگرگون‌شده *خدای‌نامه* می‌داند! که نشانگر شناخت سطحی او از شاهنامه است. این برداشت او به معنی کم‌اعتبار بودن شاهنامه و پایین بودن ارزش تاریخی آن در دید او

است (Howard-Johnston, 2008: 119, 120). همین برداشت نادرست باعث شده که او در بازنویسی تاریخ ساسانیان کم‌ترین ارجاع را به فردوسی بدهد.

وجود موجودات و پهلوانان فرانسائی و اسطوره‌ای در شاهنامه ضدیتی با تاریخی بودن متن ندارد چرا که سنت تاریخ‌نگاری بسیاری از اقوام و ملت‌های کهن اینگونه بوده و شاید بتوان آن را سستی جهانگیر دانست (زند ۱۳۹۲: ۹۵-۹۶). رخداد‌های تاریخی به صورت افسانه‌هایی با شاخ و برگ بسیار زاده و پرداخته می‌شده است (خطیبی ۱۳۹۳: ۶۲۸) و شاید مهمترین رمز ماندگاری و قابلیت به خاطر سپردنشان نیز همین بوده است. در نتیجه باید توجه داشت که متن‌های کهن را با معیارها و سنجه‌های امروزی و قالب‌بندی‌ها، تعریف‌ها و چارچوب‌های امروز از دانش‌ها، نمی‌توان و نباید سنجید که راه به جایی نخواهد برد.

تاریخ سیاسی پس از خسرو پرویز تا فروپاشی ساسانیان بسیار اثرگذار و حساس است. حکومت کوتاه شاهان پایانی ساسانی و کشمکش‌های اشراف و شاهزادگان از یک‌سو و تازش تازیان از سوی دیگر در زمان کوتاهی طومار شاهنشاهی ساسانی را درهم پیچید. روایت گاه دیگرگون و ویژه شاهنامه به عنوان ایرانی‌ترین متن تاریخی ایرانیان از این دوره و بیان دلایل فروپاشی، بسیار مهم است. البته داوری بهتر در این باره را پس از بررسی دقیق می‌توان انجام داد و پیش از آن می‌بایست این روایت با دیگر روایات تاریخی با دقت و به گونه‌ای روشمند سنجیده شود. از این رو، بایسته است که ارزش داده‌ها و جزئیات تاریخی شاهنامه و گونه و شیوه روایت تاریخی آن ارزیابی، تحلیل و واکاوی شود. این روایت می‌بایست به فراخی و دقت با دیگر تاریخ‌های سده‌های نخستین اسلامی سنجیده و کاستی‌ها و برتری‌هایش نمایانده شود. همچنین تفاوت‌ها و همانندی‌های نگاه شاهنامه به رخداد‌های پایان ساسانی، تازش تازیان و دلایل فروپاشی با دیگر منابع بررسی شود. این پژوهش می‌تواند برای استفاده بهتر و روشن‌تر ساسانی‌پژوهان از این منابع در بخش پایانی تاریخ ساسانی سودمند باشد چراکه شاهنامه درباره مقدمات و دلایل فروپاشی ساسانیان دارای دیدگاه دیگرگونی است که نشانگر گونه‌ای از روایت ایرانی (ساسانی) از پایان کار ساسانیان است.

## ۲.۱ پرسش‌ها و فرضیات پژوهش

این پژوهش به دنبال یافتن پاسخ پرسش‌های اصلی و فرعی زیر است

### ۱.۲.۱ پرسش اصلی

روایت تاریخی شاهنامه فردوسی از آغاز پادشاهی شیرویه چه همانندی‌ها و تفاوت‌هایی با روایت تاریخ‌های سده‌های نخستین اسلامی دارد؟

پرسش فرعی: شاهنامه چه داده‌های تاریخی مهمی از این مقطع را عرضه می‌کند که در دیگر منابع نمی‌توان یافت؟

### ۲.۲.۱ فرضیه

روایت تاریخی شاهنامه فردوسی در آغاز پادشاهی شیرویه در سنجش با تاریخ‌های سده‌های نخستین اسلامی، همانندی‌ها و تفاوت‌های ارزشمندی دارد که همچنین شامل برخی از داده‌ها و جزئیات تاریخی است که در دیگر تاریخ‌های پیش و پس از شاهنامه اشاره نشده یا ناقص است. این روایات از شاخه‌ای از رونوشت‌های خدای‌نامه و با میانجی‌گری شاهنامه ابومنصور به شاهنامه راه یافته‌اند. همچنین شاهنامه درباره چگونگی و دلایل یرکناری خسرو پرویز دارای دیدگاهی است که نشانگر گونه‌ای از روایت ایرانی- درباری از مقدمات پایان کار ساسانیان است. از سوی دیگر می‌توان گفت که زبان حماسی یا منظوم بودن شاهنامه از ارزش و اعتبار تاریخی آن نکاسته است و همواره در کنار دیگر منابع تاریخی منثور می‌بایست استفاده شود.

### ۳.۱ روش پژوهش

جزئیات داده‌های تاریخی شاهنامه و دیگر منابع تاریخی مورد نظر در آغاز پادشاهی شیرویه، شناسایی و بخش‌بندی شده، سپس روایت شاهنامه در جزئیات، همانندی‌ها و تفاوت‌ها با هر یک (یا دسته) از متن‌های تاریخی سنجیده، توصیف و سپس تشریح خواهد شد. با توجه به این نکته که در این پژوهش شاهنامه نه به عنوان متن ادبی بلکه به عنوان متنی تاریخی مورد مطالعه قرار می‌گیرد، نظریه‌های روایت به کار گرفته نشده‌اند. نتایجی از جمله آشکار شدن دقت و ارزش شاهنامه در روایت تاریخی چگونگی یرکناری خسرو پرویز و به قدرت رسیدن شیرویه و نیز بررسی زمینه‌ها و دلایل افول و شکست آنها در برابر تازیان مسلمان از نگاه حماسه ملی قابل پیش‌بینی است. این پژوهش می‌تواند جایگاه شاهنامه در منابع تاریخی برای ساسانی‌پژوهی را معتبرتر و برجسته‌تر سازد و برای دیگر پژوهش‌ها در این حوزه سودمند بیافتد.

## ۲. پیشینه پژوهش

### ۱.۲ سنجش شاهنامه با تاریخ‌های سده‌های نخستین اسلامی

در دوره پادشاهی شیرویه یا حتی شاهان پایانی ساسانیان (پس از خسرو پرویز) به جز مقاله کوتاهی از جلال خالقی مطلق به نام «یک روایت در پنج اثر»<sup>۸</sup>، پژوهش مستقلی در دایره جستجوی نگارنده یافت نشد. در این مقاله نیز تنها یک توصیف ایران دویستانه در پاسخ خسرو به شیرویه با چهار منبع تاریخی دیگر سنجیده شده و درباره منبع آن در روایت‌های *خداای‌نامه* و تفاوت این منابع به فشردگی بحث شده است. اما درباره جنبه‌ها و ارزش‌های تاریخی *شاهنامه* و نیز تاریخ ساسانیان در *شاهنامه* و یا سنجش *شاهنامه* با برخی تاریخ‌ها پژوهش‌های پراکنده و گاه ارزشمندی انجام شده است. مانند مقالات کوتاه: «فردوسی و طبری»، عباس زریاب خویی<sup>۹</sup>؛ «طبری و فردوسی: تاریخ و حماسه سرایی»، جووانی درمه<sup>۱۰</sup>؛ «ساسانیان در شاهنامه فردوسی: تاریخ یا خاطره»، روزبه زرین‌کوب<sup>۱۱</sup>، و مقالات مفصل‌تر و ریزبینانه‌تری مانند: «روز و ماه تاج‌گذاری چند شه‌ریار ساسانی در شاهنامه»، سجاد آیدنلو<sup>۱۲</sup>؛ «ارزش شاهنامه در گزارش سرگذشت انوشزاد»، فرزین غفوری<sup>۱۳</sup>. دو مقاله اخیر تاکید بیشتری بر ارزش تاریخی *شاهنامه* دارند و با سنجش داده‌های آن با دیگر منابع این مهم را نشان داده‌اند. در زمینه سنجش *شاهنامه* با دیگر منابع، کتاب *برابرنهاد شاهنامه فردوسی و غررالسیرتعالی* از عباس پریش‌روی<sup>۱۴</sup> نمونه‌ایست از یک کار مفصل و دقیق از مطابقت دو اثر تاریخی.

اما در این حوزه چند پژوهش بزرگ انجام شده که همه بخش ساسانیان و بیشتر منابع را در بر می‌گیرد. سه ترجمه و گزارش بخش ساسانیان *تاریخ طبری* که گاه با *شاهنامه* سنجیده شده و دارای نکات و تحلیل‌های ارزشمندی هستند: *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، تئودور نولدکه<sup>۱۵</sup>؛ *تاریخ ساسانیان: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی*، علیرضا شاپور شهبازی<sup>۱۶</sup>؛ ترجمه و گزارش *تاریخ طبری*، ادموند بازورث<sup>۱۷</sup>. از آنجا که محور کار این سه اثر، گزارش و ترجمه بهتر *تاریخ طبری* بوده به همه منابع فارسی - عربی تاریخی نیاز داشته‌اند و هیچ‌یک نگاه ویژه و دقیق به *شاهنامه* نداشته‌اند گرچه هر سه پژوهش بسیار راهگشا هستند. خالقی مطلق در *یادداشت‌های بخش ساسانی شاهنامه*<sup>۱۸</sup> توجه دقیقی به دیگر منابع داشته و تا حد زیادی به تفاوت‌ها و همانندی‌ها پرداخته است و در میان ویراستاران و گزارش‌گران *شاهنامه* نگاه تاریخی ایشان یگانه و بی‌مانند است. اما چون این گزارش همه‌جانبه بوده و به سویه‌های ادبی، زبانی، ویرایشی و

غیره نیز پرداخته بیش از آن نمی‌توانسته تحلیل و سنجش تاریخی داشته باشد و در حوصله آن مجموعه نیز نمی‌گنجیده است. پورشریعتی در کتاب *مفصل افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی*<sup>۱۹</sup> سال‌های پایانی ساسانی را به دقت بررسی کرده و پس از *تاریخ طبری* به *شاهنامه* و دیگر منابع نیز پرداخته است. ارزش این پژوهش در آن است که دیگر منابع غیرایرانی و یافته‌های ساسانی‌شناسی نیز به کار گرفته شده‌اند و گاه ارزش داده‌های *شاهنامه آشکار* شده است.

گرچه به *تاریخ طبری* و *شاهنامه* زیاد پرداخته شده و کتاب‌شناسی فربه‌ای دارند اما به جنبه‌ها و ویژگی‌های تاریخ‌نگاری آنها و نیز سنجش آنها با دیگر متون کمتر توجه شده است.<sup>۲۰</sup> همچنین در معرفی و تحلیل تاریخ‌های سده‌های نخستین اسلامی و سبک تاریخ‌نگاری آنها پژوهش‌هایی انجام شده که مستقیم به این مقاله مربوط نیست و به آن نمی‌پردازیم. در زمینه دسته‌بندی یا سنجش منابع تاریخی با یکدیگر نیز با کمبود پژوهش‌های جدی روبه‌رو هستیم گرچه گاهی اشاراتی کوتاه در برخی پژوهش‌ها دیده می‌شود.

## ۲.۲ تاریخ‌های سده‌های نخستین اسلامی

با توجه به اهمیت تاریخ‌های سده ۵ ق، در این پژوهش متون تاریخی عربی-فارسی که تا پایان این سده نگاشته شده و به تاریخ ساسانیان پرداخته‌اند، و از آنجا که بر پایه *خداوندنامه‌های دوره ساسانی* و روایات ملی ایرانی تدوین شده‌اند، به عنوان منابع اصلی تاریخی برای سنجش با روایت تاریخی *شاهنامه* در نظر گرفته شده است که شامل: *تاریخ یعقوبی*، *اخبار الطوال* دینوری، *تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء* حمزه اصفهانی، *تاریخ الرسل و الملوک طبری*، *مروج الذهب و معادن الجواهر* مسعودی، *البدء و التاریخ* مقدسی، *تاریخ بلعمی*، *غرر السیر* ثعالبی، *تجارب الامم و تعاقب الهمم* ابوعلی مسکویه رازی، *آثار الباقیه عن القرون الخالیه* بیرونی، *زین الاخبار* گردیزی، *نهایه الارب فی تاریخ الفرس و العرب* هستند. از میان آنها *یعقوبی*، *دینوری*، *طبری*، *بلعمی*، *ثعالبی* و *نهایه* بیشتر برای سنجش به کار گرفته شدند چراکه بیش از دیگر منابع به جزئیات پرداخته‌اند.

### ۳. خلاصه روایت شاهنامه از تصمیم برکناری خسرو پرویز و جانشینی شیرویه<sup>۲۱</sup>

پس از بیدادگری‌های خسرو، زادفرخ آرمگان و گراز نافرمان شدند و گراز از قیصر خواست به ایران بتازد. خسرو متوجه شد و به گراز که در روم بود نامه داد که در این نقشه کار قیصر را خواهیم ساخت. نامه‌رسان را در روم گرفتند، نامه را یافتند و قیصر بر گراز خشم گرفت که در حال توطئه است. خسرو به گراز نامه داد که سپاهیان خائن را به ایران بازفرستد. گراز نیز یک لشکر ۱۲۰۰۰ تنی فرستاد و نزدیک اردشیرخَره<sup>۲۲</sup> اردو زدند. خسرو زادفرخ را با پیامی نزد آنها فرستاد. زادفرخ با گراز تصمیم گرفتند که سپاه را از مجازات شاه بترسانند و همه را ناخشنود نگهدارند. تصمیم بزرگان به سرکردگی زادفرخ و برادرش رستم براین شد که خسرو را خلع کنند و فرزند بزرگش شیرویه را که در زندان بود بر تخت بنشانند. نخوار، فرمانده سپاه، پس از گفتگوهایی با زادفرخ از خسرو پشتیبانی کرد و خلع او را نپذیرفت. این دو سردار ناچار به رویارویی شدند که به شکست سپاه نخوار و به زندان افتادن او انجامید. شیرویه در زندان با نخوار دیدار کرد و از توطئه ابراز ناآگاهی کرد ولی نخوار با تندی شیرویه را مقصر دانست. به دستور زادفرخ، شب پاسبانان نام «قباد» را فریاد زدند. شیرین با شنیدن بانگ پاسبانان، هراسان خسرو را بیدار کرد و او از شنیدن نام قباد شگفت زده شد چرا که این نام (قباد) را پنهان داشته بود. از این رو اخترشماران را خواست تا سرنوشت شیرویه را بازبایند. خسرو و شیرین پس از گفتگو به این نتیجه رسیدند که شبانه به باغی بگریزند چراکه بامداد سراغ آنها خواهند آمد. نیمروز فردا خسرو برای خرید گوشت و نان چند گوهر به بهای سی هزار درم به باغبان داد تا بفروشد. باغبان را به اتهام دزدی از گنج شاه نزد زادفرخ و شیرویه بردند تا با تهدید جای خسرو را نشان داد. زادفرخ سیصد سوار برای دستگیری خسرو فرستاد که از بازداشت او سر باز زدند. زادفرخ خود به باغ رفت و به خسرو گفت که همه دشمن اویند و بهتر است تسلیم شود. شاه را با یک فیل به خانه ماروسپند در تیسفون بردند و گلینوش را نگهبان او کردند. قباد تاج‌گذاری کرد و سپاهیان با او بیعت کردند. این رخداد در دی‌روز از آذرماه سال ۳۸۸م پادشاهی خسرو بود. شیرویه<sup>۲۳</sup> پس از بر تخت نشستن، دو وزیر خود، اشتادگشسب و خردادبُزین، را با پیامی برای خسرو پرویز در زندان روانه تیسفون کرد تا توبه کند (فردوسی ۱۳۹۳/ج ۲: ۱۰۲۹-۱۰۴۲؛ فردوسی ۱۳۸۹/ج ۸: ۲۹۹-۳۲۷).

#### ۴. بحث و سنجش

دسته‌ای از منابع بسیار کوتاه و فشرده به پادشاهی شیرویه پرداخته‌اند و در بخش سنجش با شاهنامه زیاد به کار نمی‌آیند ولی از آن رو که اشارات گاه ارزشمندی دارند به کوتاهی به آنها می‌پردازیم. حمزه اصفهانی پس از توصیف رنگ جامه و تاج شیرویه به نام هجده برادر<sup>۲۴</sup> او که به دلیل توطئه به دست شیرویه کشته شدند (حمزه اصفهانی ۱۸۴۴: ۶۱) و در چند فهرست به نام شیرویه و هشت‌ماه پادشاهی او اشاره کرده است (همانجا: ۱۶ و ۲۱). گردیزی به کشتن پدر و هفده برادر اشاره دارد و همین را دلیل بی‌نظامی پادشاهی شیرویه انگاشته و مرگ او را از طاعون آورده است (گردیزی ۱۳۸۴: ۱۰۲). مسعودی به کشتن پدر، ستم بر مردم و شیوع طاعونی اشاره دارد که دویست هزار تن را از میان برد. او را بیست و دومین شاه ساسانی و مدت شاهی‌اش را یک‌سال و شش‌ماه (مسعودی ۱۸۶۲/ج ۲: ۲۳۲) یا شش‌ماه (مسعودی ۱۸۹۳: ۱۰۲) آورده است. مقدسی او را قاتل پدر، مادرش را مریم دختر موریقیس (Mauricius) و مدت شاهی‌اش را هشت‌ماه ثبت کرده و اینکه شیرویه و نه‌دهم مردم از طاعون مُردند (مقدسی ۱۹۰۳/ج ۳: ۱۷۱ و ۱۷۲). مسکویه رازی به کشتن پدر و هفده برادر با فرهنگ، بیماری و پشیمانی از کارهای خود، مردن بیشتر مردم از طاعون و هشت‌ماه پادشاهی شیرویه اشاره کرده است (مسکویه رازی ۱۳۶۹/ج ۱: ۲۲۱). بیرونی تنها در فهرست نام شاهان ساسانی لقب قباد را شیرویه آورده و اشاره‌ای به مدت پادشاهی شیرویه در سال ۴۰۷ یا ۴۲۹ (نقل از حمزه) یا ۴۵۵ (نقل از حمزه) یا ۴۲۰ (نقل از ابوالفرج زنجانی) ساسانیان کرده و اینکه از طاعون مُرد (بیرونی ۱۸۷۸: ۱۳۱، ۱۲۸، ۱۲۴، ۱۲۲). دسته‌ای دیگر از منابع داده‌های بیشتر و سودمندتری دارند که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

#### ۱.۴ شورش‌های و نقشه برکناری خسرو پرویز

##### ۱.۱.۴ فرخ‌زاد و زادفرخ

فردوسی از میان فرماندهان سرکش نام «رستم» را آورده ولی برنامه‌ریز اصلی توطئه بر خسرو را «زادفرخ»<sup>۲۵</sup> دانسته، گرچه به رایزنی و تصمیم‌گروهی بزرگان و وزرا هم اشاره می‌کند. این رستم، برادر «زادفرخ» (فردوسی ۱۳۹۳/ج ۲: ۱۰۳۳، ب ۳۹۲۷) و همان «رستم فرخ‌هرمزد»<sup>۲۶</sup> سپهسالار جنگ با تازیان در پادشاهی یزگرد سوم (کزازی ۱۳۸۷/ج ۹: ۴۸۴؛ شهبازی ۱۳۸۹: ۶۴۲؛ خالقی مطلق ۱۳۹۱/ج ۱۱: ۲۰۸) است. این دو، فرزندان «فرخ‌هرمزد»<sup>۲۷</sup>



از خاندان اسپهبدان بودند و نیز دو تن از چهار اسپهبد ایران که بسیار پرنفوذ دانسته شده‌اند (خالقی مطلق ۱۳۸۹/ج ۱: ۲۰۸؛ ۲۰۰۸؛ ۲۰۰۸: ۱۷۵؛ pourshariati 2008: 175). فردوسی تنها در یک جا و در آغاز این بخش (۱۳۹۳/ج ۲: ۱۰۳۰) از «فرخ‌زادِ آزرَمگان» نام برده که اگر آن‌گونه که گمان شده (خالقی مطلق ۱۳۹۱/ج ۱: ۲۱۵؛ آیدنلو ۱۳۹۰: ۹۵۷) همان «زادفرخ پسر فرخ‌هرمزد» باشد و بخش دوم این نام، اشاره به نام پدر او باشد، هیچ منبعی آن را تایید نمی‌کند چرا که «زادفرخ» نام پدرش «فرخ‌هرمزد» بوده و شخصی به نام «آزرم» یا «آزرمی» شناخته شده نیست. مگر اینکه اصل این نام را «آزرمهان» و آن را نیز تحریف «آزرمهان» بیان‌گاریم و «فرخ‌زاد پسر آذرمه» بدانیم. اگر «آزرمگان» صفت او باشد معنای این واژه با رفتار این سردار هم‌سو نیست و همچنین این واژه ریخت صفت ندارد. اگر این واژه را قید جمله بیان‌گاریم و «فرخ‌زاد، آزرَمگان» بخوانیم و احتمال گشتگی/تحریف بدهیم، همچنانکه کمی آشفتگی در دستنویس‌ها نیز دیده می‌شود،<sup>۲۸</sup> واژه مناسبی برای جایگزینی یا پیرایش سنجشی (تصحیح قیاسی) نخواهیم یافت و ساخت قید به این شکل نیز در شاهنامه رایج نیست. حدس دیگر آن است که آزرَمگان را نام شهر و زادگاه او بیان‌گاریم. یاقوت حموی از روستایی به نام «آذرم» یا «آذرمه» نام برده که نزدیک شهری مرزی به نام «آذنه» بوده و عبدالله بن محمد بن اسحاق آذرمی اهل آنجا بوده است (یاقوت ۱۳۸۰/ج ۱/بخش ۱: ۵۵). همچنین آن را شهری آباد نزدیک دیار بیعه و برقعید دانسته که تا سنجار ۱۰ فرسخ فاصله داشته و وابسته به نصیبین بوده که در زمان یاقوت از روستاهای موصل قلمداد شده و دیگر اثری از آبادی گذشته در آن نبوده است (همان: ۱۶۴ و ۱۶۵). در نتیجه «آذرمی» یا «آذرمه‌ای» همراه برخی نام‌ها و برای تمایز آنها از دیگران می‌آمده است. پس دور نیست که این فرخ‌زاد اهل آذرمه بوده باشد.

همانگونه که شهبازی (۱۳۸۹: ۶۳۹) و پورشریعتی (2008: 146) گمان برده‌اند می‌بایست او را کس دیگری جدا از زادفرخ به‌شمار آورده و می‌توان دلایلی چند برای آن یافت. نخست اینکه در این بخش تنها همین یک‌بار «فرخ‌زاد» آمده و پس از آن همیشه (بر پایه شمارش نگارنده: ۲۲ مورد) «زادفرخ» دیده می‌شود (مانند: ۱۳۹۳/ج ۲: بیت‌های ۴۰۶۷، ۳۹۶۸، ۳۹۳۷، ۳۹۱۵، ۳۹۰۲، ۳۸۳۵)<sup>۲۹</sup> و فردوسی عمدی در این کار داشته و برای اشتباه نشدن این دو با یکدیگر این را دقیق رعایت کرده در حالیکه هر دو ریخت در وزن شاهنامه می‌گنجد و همچنین «زادفرخ» در دیگر منابع «فرخ‌زاد» هم آمده است (نمونه: طبری ۱۴۰۳/ج ۱: ۶۱۷) و شاید ریخت اصیل‌تر آن نیز همان بوده. دلیل دوم که این شخص

کس دیگری است از نخستین بی‌تی که «زادفرخ» آمده (همانجا، ب ۳۸۳۵) آشکار می‌شود؛ چراکه فردوسی او را معرفی می‌کند که کس نامداری بود و خسرو او را گرامی می‌داشت.<sup>۳۰</sup> اگر او همان «فرخزاد آرمگان» بود نیازی به اینگونه معرفی نداشت زیرا که پیش‌تر معرفی شده بود و شیوه و زبان فردوسی در سراسر شاهنامه اینگونه است که صفات و ویژگی‌ها را برای شخصیت‌های تکراری اینچنین بیان نمی‌کند. دلیل سوم که جالب‌تر نیز هست اینکه «زادفرخ» نزد خسرو «گرامی» بوده و او تنها سرداری است که می‌تواند در این شرایط با شاه رایزنی کند (همانجا، ب ۳۸۳۶) در حالیکه «فرخزاد آرمگان» یک شورشی بوده و با صفات دژم‌روی و غارت‌گر (نامستقیم) (همانجا، ب ۳۸۲۶) همراه شده است. طبری در شمردن دلایل ناخشنودی مردم از خسرو از «فرخزاد بن سُمی» اهل «خندق از طسوج بهر سیر»<sup>۳۱</sup> نام برده که خشن بود و خسرو او را بر کارها چیره کرده بود (طبری ۱۴۰۳/ج ۱: ۶۱۵). او در جایی دیگر او را «فرخان‌زاد بن سُمی» نوشته است (همانجا، ۶۱۷). منظور از «آن کارها» شاید گرفتن مالیات بوده و او گویا خشونت و سخت‌گیری زیاد داشته است (Pourshariati 2008:146؛ کزازی ۱۳۸۷/ج ۹: ۴۸۰). بلعمی نیز به «فرخزاد» که «موکل خراج‌ستانی به‌خواری بود» اشاره کرده (۱۳۸۶: ۹۸۵) او پس از بحرانی شدن شرایط از این قدرت خود بهره برده و به فشار بر مردم و ثروت اندوزی بیشتر پرداخته است.

به گمان بسیار منظور طبری و بلعمی از این کس همان «فرخزاد آرمگان» در شاهنامه است. این گمان را بی‌تی از شاهنامه که پس از معرفی «فرخزاد» آمده تقویت می‌کند که به ستاندن دارایی‌ها اشاره دارد (۱۳۹۳/ج ۲: ۱۰۳۰، ب ۳۸۲۷). در دیگر منابع نامی از این شخص نیست و ثعالبی (۱۹۰۰: ۷۱۴) نیز که از «فرخزادان» پرده‌دار دربار نام برده منظورش همان «زادفرخ» است. در نتیجه «فرخزاد آرمگان» و «زادفرخ» (پسر فرخ‌هرمزد) دو تن از بزرگان نقش‌آفرین در برکناری خسرو هستند نه یک تن. نیز «فرخزاد بن سُمی» در تاریخ طبری همان «فرخزاد آرمگان» در شاهنامه است که تنها نام پدر او دو جور ثبت شده است که نگارنده دلیلی برای آن نیافت.<sup>۳۲</sup>

#### ۲.۱.۴ گراز

سردار دیگری که فردوسی در آغاز این بخش نام برده «گراز» است. او چهره‌ای شورشی، خیانت‌کار و پناهنده به دشمن (روم) دارد. نام کامل این سردار «شهروراز/شهربراز» بوده و این نام در وزن شاهنامه (بحر متقارب) نمی‌گنجد و فردوسی به‌ناچار به بخش دوم بسنده

کرده (شهبازی ۱۳۸۹: ۶۱۹)<sup>۳۳</sup>. البته با تغییری اندک به «شهران گراز» (از بزرگان دربار در داستان بهرام چوبین) در جاهای دیگر به کار برده ولی همه جا با "گ" به کار رفته است. «گراز» و «وراز» ریختی دیگر از «براز» اند و تبدیل "و"، "گ" و "ب" به یکدیگر نمونه‌های فراوان در زبان‌های ایرانی دارد.<sup>۳۴</sup> از این رو یا در منبع فردوسی «گراز» یا «شهرگراز» بوده و یا گزینش خود فردوسی است. طبری «شهربراز» را مقامی لشکری برای فرخان/فرهان یکی از سرداران خسرو پرویز دانسته (طبری ۱۴۰۳/ج ۱: ۵۹۲) و با وجود اینکه طبری در ماجرای مورد بحث ما از او نام نمی‌برد، شاید گراز در این بخش شاهنامه، همان شهربراز، سردار نامدار است و نیز شاید «فرخان شهربراز» در تاریخ طبری نیز نام دیگر او باشد.<sup>۳۵</sup> شهربراز از خاندان مهران، یکی از بزرگترین سرداران ایران و اسپهبد نیمروز بود که در پس گرفتن سوریه و گشودن اورشلیم و مصر (۶۰۴-۶۱۹م) نقش بسیار مهمی داشت (زرین کوب، روزه ۱۳۹۳/ج ۲: ۵۴۸؛ Fry 1983:170) و توانست محاصره اورشلیم را بشکند و صلیب راستین را به دست آورد (A Short... 2016: 52). پس از این رخدادها و به خاطر شکست‌های سنگین، خسرو تصمیم به اعدام او گرفت و او از ترس مجازات شدید خسرو شورش کرد (کریستن سن ۱۳۷۹: ۶۴۱؛ Fry 1983:170)<sup>۳۶</sup>. گویا او با رومیان پیمان‌نامه‌ای هم امضا کرده است (Spiegel 1878/III: 523). شهربراز پس از اردشیر سوم (جانشین شیرویه) برای ۴۰ روز بر تخت شاهی نشست و سپس کشته شد (Fry 1983:171).

در میان مورخین غیرایرانی تنها سبئوس ارمنی به نامه شیرویه به شهربراز (خوربام)<sup>۳۷</sup> و درخواست بازگشت او از قلمرو روم به ایران اشاره کرده و آورده که هنگام گفتگوهای صلح میان شیرویه و هراکلیوس، هراکلیوس به شهربراز دستور فرستاد تا روم را ترک گفته و سپاه خود را به ایران بازگرداند که البته شهربراز از این کار خشنود نبود (sebeos 1999: 86). شاید این امر مهم یکی از شرط‌های پیمان‌نامه بوده است. این تاریخ‌نگار ارمنی از نقش مهم شهربراز در پیروزی‌های خسرو پرویز در روم و همچنین پس از مرگ خسرو پرویز تا بر تخت نشینی شهربراز، بسیار یاد کرده است (sebeos 1999: ch33,34,38,39,40) و در آن میان از همه مهمتر به همکاری شهربراز با هراکلیوس در تازش به تیسفون با کمک نکردن به خسرو پرویز اشاره کرده که منجر به ضعف بیشتر خسرو و اختلاف او با بزرگان شد (sebeos 1999: 84,85). این موضوع نشانگر نقش مهم شهربراز در برکناری خسرو پرویز و روی کار آمدن شیرویه است چراکه در میان همه سرداران او از همه نیرومندتر بود. در میان همه

مورخین تنها فردوسی به نقش مهم گراز/ شهربراز در خلع خسرو پرویز اشاره کرده است. البته گفتنی است که داستان شورش و پناهندگی شهربراز در بسیاری از منابع آمده که می‌بایست از "داستان شهربراز" به فارسی میانه و سپس ترجمه عربی آن (شهریزاد مع / پرویز) گرفته شده باشد (ابن ندیم، ۱۸۷۲: ۳۰۵؛ خالقی مطلق ۱۳۸۶: ۵۱؛ تفضلی ۱۳۸۶: ۲۷۴) ولی نقش مستقیم او در برکناری خسرو را تنها فردوسی بیان کرده است.<sup>۳۸</sup>

#### ۳.۱.۴ نخوار

فردوسی از یک سردار وفادار به نام «نخوار»<sup>۳۹</sup> نام برده که پس از هم‌دستی با شورشیان و در گفتگو با زادفرخ فرماندهی گرفتن پایتخت و گشودن زندان‌ها را به عهده گرفت. او با سپهد خسرو که پاسدار شهر و زندان بود جنگید. با وجود اینکه بیشتر دستنویس‌ها<sup>۴۰</sup> و ویرایش‌ها<sup>۴۱</sup> «نخوار» ثبت کرده‌اند، نخوار<sup>۴۲</sup> درست‌تر است (Justi 1963:328؛ فردوسی ۱۳۸۹: ۸/۳۰۸؛ پانویس ۲۲؛ شهبازی ۱۳۸۹: ۶۴۲). دلیل دیگر آن است که نخوار (naxwār) عنوانی سیاسی/ اداری در ایران باستان بوده که در روایات ملی به نامی خاص تبدیل شده است.<sup>۴۳</sup> این خطا می‌تواند از بی‌دقتی کاتبان و نزدیکی نویسنش این دو واژه باشد. پورشریعی با استناد به تاریخ سبئوس (sebeos, 1999:49,86) اصل این نام (نخوار/نخوار) را «تانوتر» (tanuter) (یک عنوانی ارمنی به معنی بزرگ خاندان ناخارار) دانسته که به «وارازتیروس» مرزبان ارمنستان داده شده بود و نخوار را همان ورازتیروس انگاشته است (Pourshariati 2008:153,154) اما دلیل یا سند قانع‌کننده‌ای برای این انگاره نیآورده و تحول تانوتر به نخوار/نخوار از دید زبان‌شناختی نیز موجه نمی‌نماید. به‌جز شاهنامه منابع دیگر نه تنها به این سردار دلیر اشاره‌ای نکرده‌اند به پشتیبانان خسرو نیز هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند و تنها فردوسی از یکی از آنها نام برده است. البته نخوار می‌تواند نمادی از مخالفان نظامی داخل کشور باشند که در رویارویی با خسرو، به نظامیان خارج از مرزها (به نمایندگی شهربراز) و دیوانسالاران و سیاسیون دربار (به نمایندگی زادفرخ) یاری داد و کودتا را به انجام رساند.

در رویدادنامه پاسکاله به اتحاد درباریان و سپاهیان در برکناری خسرو پرویز، در ۲۴ فوریه سال ۶۲۸م. اشاره شده و یک‌جا از گوردن‌اسپه (Gurdanaspa) فرمانده پیشین سپاه ایران نام برده که در به قدرت رساندن شیرویه نقش مهمی داشته و همه سربازان و شورشیان گرد او جمع شدند (Chronicon Paschal, 1989:183) و در جایی دیگر از

گوسدن‌آسپه (*Gusdanaspa*) پسر رهازس (*Rhazes*) که یک سردار ارشد سپاه بوده، نام برده است (186:1989 *Chronicon Paschal*). این دو باید تحریف یا خطای نوشتاری یک‌نام باشند که همان «آسپاد گشنسپ / گشنسپ آسپاد» است.<sup>۴۴</sup>

تنها فردوسی به «رستم» و «نخوار» و نقش آنها اشاره کرده و پس از طبری تنها مورخی است که به «فرخ‌زاد آرمگان» (طبری: فرخ‌زاد بن سُمی) و نقش مهم او اشاره نموده است. به خاطر سکوت دیگر منابع یافتن دلیل تفاوت نام پدر فرخ‌زاد در این دو منبع و برتری دادن یکی بر دیگری دشوار است مگر اینکه «آرمگان» را به خاطر فارسی بودن بر «سُمی» تازی برتری دهیم. فردوسی نقش پررنگ زادفرخ را که برخی منابع هم بیان کرده‌اند، به خوبی نشان داده است. بلعمی (۱۳۸۶: ۹۸۶) شهریار را پسر بزرگ خسرو دانسته و فردوسی همسو با بیشتر منابع شیرویه را پسر بزرگ خسرو معرفی می‌کند که خسرو او را زندانی کرده بود.

#### ۲.۴ انگیزه‌ها و دلایل شورش

دلیل اصلی و آشکار شورش در شاهنامه خستگی و روگردانی سپاهیان از جنگ با روم است ولی می‌توان به دلیل ناآشکار خودخواهی و پافشاری بی‌مورد خسرو بر ادامه جنگ نیز اشاره کرد. این خودبینی و خودمحوری خسرو در ادامه جنگ و فشار بر سرداران را برخی تاریخ‌پژوهان (زرین‌کوب، عبدالحسین ۱۳۸۸: ۵۲۰؛ رجبی ۱۳۸۲/ج ۵: ۳۶۴ و ۳۸۷) عامل اصلی سقوط او دانسته‌اند. بیشتر منابع به شکست‌های سنگین و پی‌درپی ایران در ارمنستان و میان‌رودان (تا گشوده شدن و ویرانی گنزک، نینوا و دستگرد) اشاره دارند (Fry 1983:170؛ Howard-Johnston:2010؛ کولسنیکف ۱۳۸۹: ۱۴۷-۱۵۲)؛ جنگ‌های شش ساله فرسایشی و ویرانگر که هر دو کشور با صلح شیرویه و هراکلیوس در سال ۶۲۸م نفس راحتی کشیدند (Theophanes 1982: 29,30؛ زرین‌کوب، عبدالحسین ۱۳۸۸: ۵۲۰)، هرچند این قرارداد به سود روم بود و شیرویه بخش‌های بزرگی از ارمنستان، میان‌رودان و مصر را بازگرداند (ویتتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۳۷). ویتتر و دیگناس نفرت اشراف از شاه و ترس سرداران از مجازات را دو عامل برکناری خسرو و شاه کردن شیرویه دانسته‌اند (همانجا). سعید نفیسی (۱۳۸۳: ۱۹۹) آورده که همه اشراف از بدرفتاری و بی‌رحمی‌های خسرو بر او شوریدند.

یعقوبی به هیچ نامی اشاره نکرده و به کوتاهی به دشمنی مردم و بزرگان با او که از سر بیداد او بوده، خلع او، شاه کردن شیرویه و آزادسازی زندانیان اشاره کرده است (۱۸۸۳/ج ۱: ۱۹۶). دینوری نیز به همان کوتاهی یعقوبی به خشم خسرو بر سپاهیان و تصمیم آنها بر خلع او پرداخته است (۱۸۸۸: ۱۱۱). در *نهایه* کمی مفصل‌تر به رایزنی بزرگان در خلع خسرو و شاه کردن شیرویه اشاره شده است. آمده که نیمه شب زندانیان را آزاد کردند و در کاخ شیرویه با او بیعت کردند، سپس بانگ «باش باش... شیرویه شاهنشاه» بلند شد و خسرو در باغی به نام «میروان» پنهان شد تا او را یافتند و زندانی کردند (۱۳۷۴: ۴۲۸). طبری آورده که خسرو به «زاذان فرخ» دستور داد همه زندانیان (۳۶ هزار) را بکشد و او سرپیچی کرد. طبری دلایل دشمنی مردم با خسرو را خوار کردن بزرگان، چیره کردن «فرخان زاذ پسر سَمی» بر کارها، فرمان کشتن زندانیان و تصمیم به کشتن سپاهیان فراری از جنگ روم آورده است. گروهی از بزرگان به «عقر بابل»<sup>۴۵</sup> رفتند و شیرویه را به «بهرسیر»<sup>۴۶</sup> آوردند سپس زندانیان را آزاد ساختند و فراریان نیز به آنها پیوستند و خسرو به «باغ هندوان» گریخت و شیرویه را بر تخت نشاندند (۱۴۰۳/ج ۱: ۶۱۷). این باغ در *رویدادنامه خوزستان* (A Short... 2016: 64) و *تاریخ ارمنی سبئوس* (85: 1999) «باغ شاهی»، در *نهایه* (۱۳۷۴: ۴۲۸) «باغ میروان» و در *تجارب الامم* (۱۳۷۳: ۳۵۳، پانویس ۲) «بردان» آمده است. باغ شاهی که عنوانی کلی و نادقیق است و میروان و بردان که بدون گواه‌اند هر سه به نظر نادرست می‌آیند و شاید خوانش یا نویسش نادرست نامی دیگر باشند. بلعمی به تفصیل به زندانی کردن و کشتن سپاهیان به جرم کوتاهی در جنگ، سخت‌گیری بر فرزندان و بریدن دست «مردان‌شاه» فرماندار بابل، به عنوان زمینه برکناری خسرو اشاره کرده است. سپس ماجرای تصمیم بزرگان بر جانشینی شیرویه، بیعت همه با شیرویه، بانگ کردن نام شیرویه و گریختن شبانه خسرو به باغ را بیان کرده است. بلعمی بدون اشاره به ماجرای فروختن گورها و لو رفتن خسرو، به بازداشت و بردن او به خانه «ماه اسفند» و گماشتن «جالینوس» بر او اشاره کرده است (بلعمی، ۱۳۸۶: ۹۸۴-۹۹۳). ثعالبی با آوردن چند افسانه از کودکی شیرویه (ساییدن پنجه گریگ بر شاخ بز و خواندن داستان شیر و گاو از کلیله و دمنه) و پیشگویی اخترشناسان، دلیل زندانی کردن شیرویه را تصمیم شورش او بر پدر دانسته. سپس به مال‌اندوزی، خونریزی و آزار مرزبانان و بزرگان از سوی خسرو پرداخته که باعث شد او را خلع و شیرویه را شاه کردند. او تنها به نام «زاذان فرخ» (حاجب/ پرده‌دار) اشاره

کرده که خسرو و شیرین را در کاخ او ساکن کردند. در ادامه نیز ماجرای گریختن به باغ، لو رفتن، بازداشت و زندانی شدن خسرو را بازگو کرده است (ثعالبی ۱۹۰۰: ۷۱۲-۷۱۸).

برخی تاریخ‌نگاران مانند طبری به نامه پیامبر به خسرو پرویز و پاره کردن نامه از سوی خسرو اشاره کرده و نامستقیم این واکنش تند و نامحترمانه خسرو به دعوت پیامبر و پیش‌بینی یا دعای پیامبر در مورد ازهم‌پاشیدن پادشاهی خسرو را عامل مرگ خسرو و سپس افول ساسانیان می‌دانند. پیامبر در واکنش به این کار خسرو گفت: «پادشاهی‌اش پاره شود»<sup>۴۷</sup>. طبری در بخش «رخدادهای سال ششم هجرت» به نقل از یزیدبن‌ابی‌حیب آورده که خسرو به باذان، فرمانروای یمن، پیام داد که دو مرد دلیر نزد پیامبر بفرستد تا او را نزد خسرو ببرند و او نیز بابویه و خرّه خسرو<sup>۴۸</sup> را با نامه‌ای نزد پیامبر فرستاد. قریشیان در طائف از دیدن آنها شاد شدند و گفتند: «مژده که شاهنشاه خسرو با او (پیامبر) درافتاد و کار او به پایان خواهد رسید!». فرستادگان نزد پیامبر رفتند و چون ریش تراشیده بودند و سیبیل داشتند، پیامبر به آنها نگاه نکرد و پرسید: «چه کسی گفته چنین کنند؟ (ریش و سیبیل را)» و آنها پاسخ دادند: «خداوند ما» که منظورشان شاه بود. دیدار را به فردا موکول کرد و شب از آسمان به پیامبر خبر رسید که خدا شیرویه را بر خسرو پیروزی داد و او خسرو را در فلان تاریخ کشت.<sup>۴۹</sup> فردا به آنان گفت که برای خسرو بنویسید: «دین و قدرت من به گستردگی پادشاهی خسرو خواهد شد و اگر مسلمان شوی تو را پادشاه یمن خواهم کرد». پس از چندی نامه شیرویه به باذان رسید که خسرو را به دلیل کشتن اشراف ایران و نگهداشتن سربازان در مرزها، کشته است و از او خواست تا با پیامبر کاری نکند تا دستور شیرویه به او برسد. باذان که این نامه را دید به پیامبری محمد ایمان آورد و ابناء ایرانی در یمن نیز مسلمان شدند. (طبری، ۱۴۰۳/ج ۲: ۲۹۶ و ۲۹۷)

سبئوس ارمنی، هرچند کوتاه به رویارویی خسرو پرویز و سپاهیان اشاره کرده است (sebeos 1999:85). در *رویدادنامه سيعرت* نیز، هرچند فشرده، به شورش مرزبانان و روی کار آوردن شیرویه پرداخته شده است (seert, 1983/II: 551). ابن بطریق نیز به شکست‌های سنگین خسرو در برابر هراکلیوس اشاره کرده و بدون نام بردن از گروه‌های سیاسی - نظامی داخلی یا خارجی، و یا نقش مستقیم شیرویه، ناخشنودی مردم از کشتار، خونریزی و خرابی‌های زیاد را عامل برکناری خسرو دانسته است (ابن بطریق ۱۹۰۹: ۷ و ۸). حمزه، گردیزی، مقدسی، مسعودی، مسکویه، و بیرونی هیچ اشاره‌ای به شیوه خلع و بازداشت خسرو و روی کار آمدن شیرویه نکرده‌اند. نقش رهبران مسیحیت و ستیز

همیشه فرقه‌های این دین و مناسبات پیچیده خسروپرویز با آنها را نیز باید در نظر گرفت. فشار خسروپرویز بر برخی مسیحیان و شهرهای مسیحی‌نشین، کینه‌ای در دل آنها ایجاد کرد که از برکناری خسرو بسیار شادمان شدند و در این کار نیز نقش داشتند. این فشار زمانی آشکار شد که هراکلیوس با کمک کلیسای بوزنطیه بر سپاه ایران پیروز شد و خسرو مسیحیان را در برابر خود دید. در این راستا آزار مسیحیان بیشتر شد و حتی یسوع صبران (مهنوش، زرتشتی پیشین) از مسیحی‌شدگان نامدار که ۱۵ سال در زندان بود اعدام شد (در ۶۱۹-۶۲۰ م). یزدین را نیز به جرم هم‌دستی با رومیان بازداشت، شکنجه و اعدام کردند و شاه دارایی‌هایش را مصادره کرد. از این پس پسران یزدین، شمطا و نی‌هرمزد، با کینه پدرکشتگی به شورشیان پیوستند و در برکناری و اعدام خسرو نقش اساسی بازی کردند (نفسی ۱۳۸۳: ۱۹۸ و ۱۹۹).<sup>۵۰</sup>

فردوسی جنگ‌های طولانی با روم و طبری زندانی کردن و کشتار سپاهیان را مهمترین دلیل شورش و خلع خسرو دانسته‌اند.<sup>۵۱</sup> فردوسی نام باغی که خسرو به آن گریخت و نام محل زندانی شدن شیرویه را نیاورده است و همچنین به برخی دلایل شورش بزرگان و خطاهای خسرو نیز اشاره نکرده است. گفتنی است این کمبودها به صورت پراکنده در دیگر منابع آمده و هیچ یک همه این داده‌ها را ندارند. داده‌های تاریخی شاهنامه در این بخش ارزشمند و با میانجی مستند به روایتی از خدای‌نامه هستند.

### ۳.۴ بازداشت خسروپرویز و تاج‌گذاری شیرویه

۱.۳.۴ در شاهنامه، همانند برخی منابع<sup>۵۲</sup>، داستان جار زدن نام «قباد»<sup>۵۳</sup>، برکنار شدن خسرو، پنهان شدن شبانه خسرو و شیرین در یک باغ و لو رفتن خسرو توسط باغبان از روی گوهری که خسرو برای خرید خوراک به او داده بود به زیبایی و به‌اندازه روایت شده است. قباد/کواد نام رسمی و شاهانه شیرویه بود و بر سکه‌های او آمده است (Göbl, plates 14). Göbl (1971: 54; 1983: plate 29)<sup>۵۴</sup>. سپس به گفتگوی زادفرخ با خسرو و راضی کردن او به تسلیم شدن اشاره شده است. خسرو را سوار بر فیل در خانه «ماروسپند» در تیسفون زندانی کرده و «گلینوش» را نگهبان او می‌کنند.<sup>۵۵</sup>



### ۲.۳.۴ تاج‌گذاری شیرویه

فردوسی در دوجا تاج‌گذاری شیرویه را «دی‌روز از آذرماه» آورده است. یک‌بار این روز را هم‌زمان با بازداشت خسرو دانسته (۱۳۹۳/ج ۲: ۱۰۴۰، ب ۴۰۸۶)<sup>۵۶</sup> و یک‌بار از زبان شاه هند در نامه‌اش به شیرویه بیان کرده است (۱۳۹۳/ج ۲: ۱۰۴۷، ب ۱۶۸). طبری دست‌کم چهار بار (در حد جستجوی نگارنده) به این تاریخ اشاره کرده است. یک‌بار به روز بازداشت خسرو اشاره کرده (۱۴۰۳/ج ۱: ۶۱۷): «فَأَخَذَهُ مَاهِ أَذْرَ وَ رَوْزِ أَذْرَ وَ حَبَسَهُ» (نهم آذر) و بلعمی به پیروی از او، این تاریخ را «آذرو روز از آذرماه» و پس از ۳۸ سال پادشاهی خسرو آورده (۱۳۸۶: ۹۹۱). جالب است که صادق نشأت نام روز و ماه را دو تن از نزدیکان خسرو انگاشته! «ماه آذر و روز آذر را گرفتند» (طبری ۱۳۹۱: ۲۳۵) و در ترجمه پاینده نیز ناقص آمده و نام روز را از قلم انداخته: «به ماه آذر او را بگرفتند» (همو ۱۳۶۲/ج ۲: ۷۶۷) ولی در ترجمه نولدکه: «او را در روز آذر از ماه آذر بگرفتند» (۱۳۸۸: ۳۷۸) و شاپور شهبازی: «او را ... در روز آذر از ماه آذر ... زندانی کردند» (۱۳۸۹: ۲۰۳)، کامل و درست آمده است. طبری بار دوم در پیش‌بینی شاه هند به «ماه آذر روز دَبِیَاذَر» برای تاج‌گذاری شیرویه اشاره کرده است (۱۴۰۳/ج ۱: ۶۲۳). او بار سوم به تاریخ کشته شدن خسرو اشاره کرده (۱۴۰۳/ج ۱: ۶۲۷): «فَتَلَّهُ مَاهِ أَذْرَ رَوْزِ مَاهِ» (دوازدهم آذر) و در دو بار اخیر در ترجمه‌ها اختلافی نیست<sup>۵۷</sup>. این تاریخ‌نویس بار چهارم در بخش تاریخ اسلام در فصل «رخدادهای سال ششم هجرت»، پس از گزارش نامه پیامبر به خسرو پرویز، به نقل از واقدی تاریخ کشته شدن خسرو را این چنین آورده: «شیرویه شب سه‌شنبه دهم جمادی‌الاول سال هفتم هجرت شش ساعت از شب گذشته، پدرش را کشت» (طبری، ۱۴۰۳/ج ۲: ۲۹۷)<sup>۵۸</sup>.

لاکهارت پادشاهی شیرویه را در سال ۶۲۸م برابر با ۷۰۷ق محاسبه کرده است (لاکهارت، ۱۳۸۴: ۴۷۳). نولدکه نولدکه این تاریخ را با ۲۹ فوریه ۶۲۸م که از نامه هراکلیوس برداشت کرده، هماهنگ می‌داند چراکه در نامه هراکلیوس ۲۴م (بازداشت) و ۲۸م (اعدام) فوریه آمده ولی به دلیل اختلاف کیسه در گاه‌شماری (با استناد به گوتشمید)، برابر با ۲۵ و ۲۹ فوریه بوده است (نولدکه ۱۳۸۸: ۴۰۰؛ پانویس ۱؛ Howard-Johnston 2010). سجاد آیدنلو تاریخ سوم (کشته شدن خسرو) در تاریخ طبری یعنی «ماه‌روز/ دوازدهم آذر» را روز تاج‌گذاری شیرویه انگاشته و به دلیل نزدیک‌تر بودن به «دی به دین (پانزدهم)» «دی» در شاهنامه را «دی به دین» فرض گرفته است (آیدنلو ۱۳۸۸: ۹) که به گمان نگارنده هر دو انگاره نادرست است. طبری بار نخست و سوم، آشکارا این تاریخ‌ها را برای روز تاج‌گذاری

شیرویه به کار نبرده اما بار نخست و هنگام بازداشت خسرو، پس از بیان تاریخ دقیق بازداشت، به برتخت نشینی و بیعت بزرگان با شیرویه اشاره کرده که نامستقیم می‌تواند در همان روز انگاشته شود. ولی بار دوم (پیش‌بینی شاه هند) آشکارا «دی به آذر» آورده است. در نتیجه تا اینجا می‌توان گفت تاریخ تاج‌گذاری شیرویه در تاریخ طبری «دی به آذرروز/ هشتم آذر» یا «آذرروز/ نهم آذر» است. در رویدادنامه پاسکاله پادشاهی شیرویه در سال ۱۱۶م فرمانروایی هراکلیوس دوم (کنستانتین) آمده و در نامه‌های هراکلیوس در این منبع، روز برکناری خسرو و جانشینی شیرویه ۲۵ فوریه در ۶۲۸م ثبت شده (*Chronicon Paschal* 1989:183) که نولدکه (۱۳۸۸: ۳۷۸، پانویس ۵) آن را با هشتم آذر (دی به آذر) ایرانی یکی دانسته و شاپور شهبازی (۱۳۸۹: ۶۴۴) نیز تایید کرده است. این گزارش با پیش‌بینی شاه هند در تاریخ طبری یعنی «دی به آذر/ هشتم» نیز هماهنگ است.

در نتیجه برای سنجش گزارش فردوسی و طبری بهتر است تنها این دو تاریخ را در نظر بگیریم تا از پراکندگی و ابهام بحث کاسته شود: دی‌روز آذرماه (فردوسی) و دی به آذرروز آذرماه (طبری)، چرا که تاریخ بار سوم طبری (ماه‌روز) تنها به کشته شدن خسرو اشاره دارد و سخنی از تاج‌گذاری نیست و شیرویه پیش‌تر بر تخت نشسته بود و محاکمه خسرو در پادشاهی شیرویه ادامه داشته و تاریخ بار یکم (آذرروز) نیز که یک روز جابه‌جاست، مستقیم به تاج‌گذاری اشاره ندارد. با توجه به اینکه در گاه‌شمار ایران باستان در هر ماه، سه روز با نام "دی" وجود داشته<sup>۹</sup>، می‌توان انگاشت که روایت فردوسی و طبری هر دو درست است، البته با این توضیح که فردوسی "دی" را به جای "دی به آذر" (روز هشتم) به کار برده که گویا زبان منظوم و بایستگی‌های سرایش حماسه، عامل این اندک تفاوت بوده و طبری (نیز بلعمی) یک جا "آذر" (شاید به جای "دی به آذر") و یک جا "دی به آذر" به کار برده است که یا از بی‌دقتی او یا منبع او بوده و یا به دو رخداد در دو روز پیاپی اشاره دارد. به زبان دیگر، فردوسی "آذر" و طبری "دی" را از "دی به آذر" (بار سوم) سترده‌اند و هر دو به "هشتم آذر" اشاره کرده‌اند.

## ۵. نتیجه‌گیری

در بخش «بازداشت خسرو و به قدرت رسیدن شیرویه» فردوسی از چند سردار نام برده: رستم فرخ‌هرمزد، زادفرخ فرخ‌هرمزد، فرخ‌زاد آرمگان، گراز و نخوار، که در دیگر متون تنها به دو نفر آنها (زادفرخ و گراز) با همین نام و فرخ‌زاد با نام دیگر (فرخ‌زاد بن سُمی) اشاره

شده است. «رستم» و «نخوار» و نقش مهم آنها در این ماجرا و نام کامل و به گمان زیاد درست «فرخزاد آرمیگان» تنها در شاهنامه آمده است. به زبان دیگر تنها منبع تاریخی که به این سه کس در ماجرای برکناری خسرو و روی کار آمدن شیرویه اشاره نموده شاهنامه است و از این بابت که فردوسی بسیار به منبع خود وفادار بوده و کسانی را به متن نمی افزوده، ارزش استنادی بالایی دارد. فردوسی نام سرداران را به نسبت دیگر منابع با ریخت درست تر و سالم تری به ما رسانده برای نمونه می توان به «نخوار» و «آشتادگشسب» اشاره کرد که این نام‌ها در شاهنامه کمترین دگرگونی و گشتگی را داشته‌اند. فردوسی به دلیل شورش سرداران اشاره کرده و مهم ترین انگیزه شورش را خستگی از جنگ طولانی و پافشاری خسرو بر ادامه جنگ دانسته است. این دلیل با توجه به منابع تاریخی غیرایرانی و نیز برخی منابع عربی-فارسی، از مهمترین دلایل و شاید مهمترین آنها بوده است. گفتگوها و اختلاف نظرها میان خسرو و شورشیان و مخالفان او به خوبی و فراخی در نامه نگاری‌ها، به ویژه در پاسخ خسرو، در شاهنامه آمده است. این شیوه گسترش و شرح رخداد و فشرده نکردن داستان در بسیاری از روایات تاریخی شاهنامه رعایت شده که برای پژوهش گر تاریخ ارزش بالایی دارد چراکه دیگر منابع (مانند ثعالبی) با وجود منبع یکسان، جزئیات را سترده‌اند. همچنین امانت داری دقیق فردوسی، پژوهش گر را از گمان دخل و تصرف یا مخدوش سازی منابع تاریخی آسوده خاطر می سازد. فردوسی زمان تاج گذاری شیرویه را روز دی از ماه آذر آورده که همانند طبری درست ترین تاریخ در میان همه منابع است و تنها به جای "دی به آذر" (روز هشتم)، "دی" آمده است. این تفاوت اندک به گمان زیاد از شاهنامه ابومنصوری بوده و به گمان کم از فردوسی که در این صورت می توان آن را از محدودیت وزن و زبان منظوم انگاشت. از بررسی منابع گوناگون موجود، سرکردگان شورش بر خسرو و نقش آفرینان برکناری او را می توان اینگونه برشمرد: ۱- شهربراز (گراز)، ۲- پسران شهربراز (مانند شاپور)، ۳- اسپادگشسب، ۴- خردادبرزین، ۵- گلینوش، ۶- مهرسپند، ۷- فرخزاد آرمیگان، ۸- زادفرخ (دادفرخ) پسر فرخ هرمزد، ۹- رستم پسر فرخ هرمزد، ۱۰- فرخ هرمزد (طبری: فرخان) ۱۱- مهر هرمزد (نیوهرمزد) پسر مردان شاه، ۱۲- شمطا پسر یزدین، ۱۳- نخوار (نخوار)، ۱۴- پسران بندویه ۱۵- پسران بستام (بندویه و تیرویه) ۱۶- پیروز وزیر ۱۷- سرداران ارمنی ۱۸- خاندان کنارنگیان<sup>۶۰</sup>. از این میان فردوسی به ۱۱ تن از این افراد اشاره کرده که در میان همه منابع کامل ترین و دقیق ترین است. البته فردوسی شماری از این افراد را در بخش پایانی پادشاهی شیرویه نام برده که نگارنده در جستار

دیگری به آن پرداخته است. پورشریعتی (2008:173) بیشتر این افراد را نماینده خاندان‌های مهم پارسی دانسته است.

فردوسی در این بخش از شاهنامه، همانند دیگر بخش‌ها، یکسره به منبع تاریخی مشهور خود (شاهنامه ابومنصوری) وفادار بوده و با وجود محدودیت‌های وزن، زبان منظوم و نیز چارچوب روایی/داستانی، امانت‌دارانه و دقیق داده‌ها و جزئیات آن را به نظم کشیده و چیزی از قلم نیانداخته است. او ریخت نام کسان و نام‌جای‌ها را با زبان جاری و معیار روزگار خود تغییر نداده و از این رو به متون پهلوی از جمله *خدای‌نامه* نزدیک‌تراند. او بیش از دیگر منابع به نام و نقش اشخاص اثرگذار در برکناری خسرو و روی کار آمدن شیرویه اشاره کرده و به دلایل و علل این رخداد نیز پرداخته است. نگاه موجود در *خدای‌نامه* با یک میانجی به شاهنامه راه یافته و از نگرش‌ها و تحریف‌های غیرایرانی و خلافت‌محور یا بیگانه‌پرستانه پیراسته است. از این بابت نیز فهم و بازخوانی نگاه ایرانیان و شیوه روایت شاهنامه برای فهم "نگرش از درون" یا "نگاه خودی" به رخدادهای سال‌های پایانی ساسانیان و فروپاشی آنها بسیار ارزشمند است.

شیوه تاریخ‌نویسی فردوسی همان سبک تاریخ‌نویسی ایرانی و ملی است که ریشه در *خدای‌نامه* نویسی دارد و آن را تا روزگار ایرانیان آغازین و هخامنشیان می‌توان ریشه‌کاوی کرد. در این سبک؛ اهمیت هنر و ادب، اسطوره و افسانه، فلسفه تاریخ، هدف‌مندی، حکمت‌آموزی، سرنوشت‌باوری، پاسداری از هویت و فرهنگ ملی اهمیت فراوان دارد و از دید تاریخ‌نویسان ایرانی و همچنین فردوسی، این اهداف هیچ ستیز و تناقضی با رخدادنگاری، بازنویسی رویدادهای تاریخی، گذشته واقعی یا واقعیت تاریخ، نداشته و این تمایزها و جداسازی‌ها رویکردی امروزی است که پرتاب کردن آنها به گذشته درست و منطقی نمی‌نماید. فردوسی با وجود امانت‌داری زیاد و پایبندی به منابع، همواره دارای استقلال سبک و زبان شاعرانه بوده و دنباله‌رو بی‌اراده و چشم و گوش بسته دیگران نبوده است. او برای خود خویش‌کاری و آرمانی بسیار مهم و جدی قائل بوده که همانا نخست پاسداری و سپس انتقال تاریخ، فرهنگ و هویت ایران باستان بوده است.

این نکته بسیار مهم است که ادیب و شاعر بودن فردوسی هیچ خدشه‌ای بر تاریخ‌نگاری او وارد نکرده و او توانسته به بهترین شکل ممکن این دو جنبه را در کنار هم نگه دارد. آزادی هنری و خیال‌پردازی شاعرانه از میزان امانت‌داری و دقت در تاریخ‌نویسی او نکاسته است. او در نقل داده‌های تاریخی نهایت دقت را داشته و جزئیات رویدادها، نام‌ها،

ماده تاریخ‌ها و دیگر موارد را به بهانه آزاداندیشی ادبی و جذاب‌تر کردن روایت خود، از قلم نیانداخته است. فردوسی دست‌کم در بخش ساسانیان- و البته به گمان نگارنده در سراسر شاهنامه- منبع خود را "تاریخ واقعی ایران"، کار خود را در سرایش این متن، "تاریخ‌نگاری منظوم" و خود را یک "تاریخ‌نگار" می‌انگاشته است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. از این پس و در کل این مقاله به جای «شاهنامه فردوسی»، «شاهنامه» به کار می‌رود و اگر جایی منظور شاهنامه‌ای دیگر، مانند ثعالبی یا ابومنصوری، باشد نام کامل خواهد آمد.
۲. برای میزان امانت‌داری فردوسی بنگرید به: جلال خالقی مطلق، «در پیرامون منابع فردوسی»، *ایران شناسی*، س ۱۰، صص ۵۱۲-۵۳۹؛ همو، «از شاهنامه تا خداینامه»، *نامه ایران باستان*، س ۷، ش ۲ و ۱، ۱۳۸۶، صص ۳-۷۰.
۳. برای آگاهی از محتوا و انواع خدای‌نامه‌ها بنگرید به: روزبه زرین‌کوب، «خدای‌نامه»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲۲، ۱۳۹۴؛ ابوالفضل خطیبی، «خدای‌نامه»، *تاریخ جامع ایران*، ج ۵، ۶۷۵-۷۰۳، ۱۳۹۳.
۴. منظور همان شاهنامه ابومنصوری به نثر است که تنها مقدمه آن به‌جا مانده است.
۵. روایت narrative در لغت به معنی خبر و نقل کردن سخن و در اصطلاح ادبی، متنی است که داستان را بیان می‌کند و راوی دارد یا «توالی ملموس و غیرتصادفی رخدادها در کنار یکدیگر». روایت از حماسه‌ها تا انواع جدید داستان را در بر می‌گیرد. روایات در ایران باستان و برخی تمدن‌ها بیشتر منظوم بوده است. گاه روایت در تمامی جلوه‌های فرهنگی از جمله اسطوره و تاریخ دیده شده است و گاه با توجه به عامل زمان روایت به سه دسته بخش‌بندی شده است: گذشته‌نگر، آینده‌نگر و تداخل زمان‌ها. از این رو می‌توان روایت تاریخی را بخشی از روایت گذشته‌نگر قلمداد کرد (قاسم نژاد، ۱۳۷۶: ج ۲، ۶۹۵-۶۹۸؛ داد، ۱۳۹۰: ۲۵۳).
۶. افزون بر مقالاتی که در ادامه اشاره خواهد شد، سراسر سه جلد یادداشت‌ها و گزارش‌های ایشان بر شاهنامه، گواه این سخن است.
۷. ایشان به کسانی که از بخش تاریخی شاهنامه برای پژوهش تاریخی بهره می‌برند هشدار جدی داده، چراکه شاهنامه را یک اثر «ادبی» دانسته و نه «تاریخی»! (همانجا)
۸. *مجله ایران شناسی*، ۱۳۸۲، س ۱۵، صص ۵۰۲-۵۰۷.
۹. *مجله یغما*، ۱۳۵۶، ش ۳۴۴، اردیبهشت، نیز در فردوسی و شاهنامه (مجموعه مقالات)، به کوشش علی دهباشی، مدبر، ۱۳۷۰.

۱۰. یادنامه طبری، ویراسته محمد قاسم زاده، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ نخست، ۱۳۶۹.
۱۱. رنج و گنج (ارج نامه دکتر زهره زرناس)، به کوشش ویدا نداف، فرزانه گشتاسب و محمد شکری فومشی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۲.
۱۲. مجله مطالعات ایرانی، س ۸، ش ۱۵، صص ۱-۱۵.
۱۳. مجموعه مقالات همایش هزاره شاهنامه، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۳۸۷-۴۱۷، ۱۳۹۲.
۱۴. تهران: انتشارات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۹۰.
۱۵. ترجمه عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۸.
۱۶. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹.
17. Bosworth, C. E. (1999), *The History of al-Tabari*. Vol. 5, The Sasanids, the Byzantines, the Lakhmids, and Yemen, translated and annotated, Albany: State University of New York Press.
۱۸. یادداشت‌های شاهنامه، تهران: دایره المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۹۱.
19. Pourshariati, Parvaneh (2008), *Decline and fall of the Sasanian empire: the Sasanian-Parthian confederacy and the Arab conquest of Iran*, IB Tauris. nalepos: K. Trübner.
۲۰. برای نمونه بنگرید به: یادنامه طبری، ویراسته محمد قاسم زاده، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ نخست، ۱۳۶۹.
۲۱. روایت شاهنامه به نظم است و گاه زبان حماسی و ادبی آن پرنگ می‌شود. برای بررسی داده‌های تاریخ نیاز است در حد امکان از این لایه‌ها گذشت و روایتی تاریخی و بی‌پیرایه به دست داد. گرچه این کار گاه دشوار است اما نگارنده کوشیده است در کمال امانت‌داری و دقت و بدون خدشه بر هسته تاریخی روایات به هدف نزدیک شود.
۲۲. شهر گور یا جور در پارس و امروزه پیرامون شهر فیروزآباد کنونی در استان فارس.
۲۳. برای آگاهی از ریشه‌شناسی و خوانش این نام با یای مجهول بنگرید به: نولدکه، ۱۳۸۸: ۳۸۲، پانویس ۲.
۲۴. شهریار، مردانشاه، کورانشاه، فیروزانشاه، افروزشاه، شادمان، زدابزدشاه، شادزیک، اروندزیک، قُس‌دل، قُس‌به، خُره، مردخُره، زادان خُره، شیرزاد، جوانشیر، جهان‌بخت و اردشیر. در نه‌ایه این نام‌ها اینگونه آمده: شهریار، مردانشاه، کورانشاه، پیروزانشاه، ابزودشاه، شادمان، ردابزدشاه، شادزیک، اروندزیک، خُره، مردخُره، زادان خُره، شیرزاد، جوانشیر، جهان‌بخت، مردپناه، قُس‌دل و قُس‌به. به گمان شاپور شهبازی (۱۳۸۹: ۶۴۹) قس شاید معرب پُس/پسر باشد.

سنجش روایت تاریخی شاهنامه فردوسی با تاریخ‌های سده‌های ... ۱۳۱

۲۵. «زادفرخ» در ترجمه بنداری (فردوسی، ۱۳۵۰/ج ۲: ۲۴۹) و «زادان‌فرخ» در دیگر منابع که گویا بارسالار خسرو (خالقی مطلق، ۱۳۹۱/ج ۱: ۲۱۵) یا فرمانده پاسداران دربار (نولدکه، ۱۳۸۸: ۳۷۷) هم بوده است.

۲۶. نامدار به رستم فرخزاد که در جنگ قادسیه کشته شد.

۲۷. شاهزاده ماد به گفته سبتوس ارمنی و پروانه پورشریعتی (pourshariati, 2008: 174) و وزیر بوران-دخت که در پادشاهی آرمی دخت ادعای پادشاهی نیز کرد و کشته شد.

۲۸. بنگرید به: فردوسی، ۱۳۸۹/ج ۸: ۲۹۹، پانویس ۱۰.

۲۹. البته در بخش‌های دیگر شاهنامه صفات و نام‌های «فرخزاد» داریم (بنگرید به: رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ذیل نام فرخزاد) که برخی از آنها یک فرد هستند.

۳۰. دگر، زادفرخ که نامی بُدی / به نزدیک خسرو گرامی بُدی.

۳۱. در ترجمه شاپور شهبازی: تسوگ به اردشیر.

۳۲. نولدکه درباره نام «سمی» گمانه‌زنی کرده که یا شمی عبری بوده، یا رتبه‌ای موروثی و یا از پهلوی به عربی خطای ترجمه رخ داده است. (۱۳۸۸: ۳۷۳، پانویس ۱) همچنین شاپور شهبازی (۱۳۸۹: ۶۳۹) گمان زده که شاید منصبی باشد.

۳۳. شاپور شهبازی به استناد طبری این عنوان را نه نام خاص بلکه منصبی دانسته که از روزگار قباد رواج یافت (۱۳۸۹: ۶۱۹)

۳۴. مانند: گشتاسب، ویشناسپ و بشتاسب؛ گسته‌م، وستهم و بستام/بسطام.

35. see: Kaegi and Cobb, "Heraclius, Shahrbarāz and Al-Tabari", *Al-Tabari: a Medieval Muslim historian and his work*, Edited by Hugh Kennedy, pp 95-112.

36. see: H. Hubschmann, "Iranica, 1) šahrbarāz", *Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft*, vol 47.

۳۷. سبتوس شهربراز را بیشتر «خوریا» (و گاه شهروراز) نامیده که می‌تواند ریختی از خرّخان یا خرّهان (فرّخان) باشد چرا که به گفته طبری نام اصلی شهربراز فرخان بوده. همچنین برای او لقب «ارزمن» و «رزمیوزن» نیز آورده (sebeos, 1999: 62) که به گمان بسیار ریختی از «رزم زن / رزمنده» است.

۳۸. برای آگاهی از کشمکش و نامه‌نگاری میان خسرو، شهربراز و رومیان بنگرید به:

Theophanes, *The Chronicle: An English translation of anni mundi 6095-6305 (A.D. 602-813)*, by Harry Turtledove, Philadelphia, 1982, p452.

۳۹. سرداری که در ماجرای جنگ با بهرام چوین نیز نقش مهمی داشت.

۱۳۲ تحقیقات تاریخ اجتماعی، سال هشتم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۷

۴۰. مانند دستنویس‌های: استانبول ۷۳۱، قاهره ۷۴۱، استانبول ۹۰۳ و لنینگراد ۷۳۳ و نیز ترجمه بنداری از شاهنامه (۱۳۵۰/ج ۲: ۲۴۹).

۴۱. مانند: نامه باستان، ویرایش میرجلال‌الدین کزازی، ج ۹، ص ۱۷۸؛ شاهنامه چاپ مسکو، ۱۹۷۱/ج ۹: ۲۴۵، ب ۳۹۳۸.

۴۲. در دستنویس‌های: لندن ۶۷۵ و لندن ۸۹۱ و چند دستنویس دیگر.

43. see: Rika Gyselen, "L'Administration 'Provinciale' Du *NAXWĀR*", *STUDIA IRANICA* 33, 2004, pp31-46.

۴۴. شاپور شهبازی «گردن اسپه» را تحریفی از «گشنسپ سپاد» دانسته، و «رهازس» را راهزاد انگاشته است (۱۳۸۹: ۶۴۲).

۴۵. اکرای بابل یا کاخ بابل که یک زندان بوده در منطقه‌ای کنار رود سوار در میانرودان که امروزه القصر در جنوب ده بابل است.

۴۶. نولدکه (۱۳۸۸: ۳۷۸) و شاپور شهبازی در ترجمه تاریخ طبری (۱۳۸۹: ۲۰۳) این شهر را «به اردشیر» نوشته‌اند.

۴۷. «فقال رسول الله مزق ملکه»؛

ابن هشام در سیره/النبریه تنها به نام فرستاده اشاره کرده و او را «عبدالله بن حذافه سهمی» نامیده و اشاره بیشتری به ماجرا نکرده است (ابن هشام، ۱۳۸۵: ۳۵۴)

۴۸. در متن: خر خسره

۴۹. طبری از واقدی نقل کرده که شیرویه شب سه‌شنبه دهم جمادی‌الاول سال هفتم ه.ق شش ساعت از شب گذشته، پدرش را کشت (طبری، ۱۴۰۳/ج ۲: ۲۹۷) ولی نگارنده هرچه گشت این گزارش را در معازی نیافت!

۵۰. برای آگاهی از رفتار خسرو با پدر شمطا (یزدین) بنگرید به: نولدکه، ۱۳۸۸: ۴۰۱، پانویس ۱.

۵۱. برای آگاهی از چند و چون جنگ‌های فرسایشی ایران و روم بنگرید به: روم و ایران دو قدرت جهانی در کشاکش و همزیستی، ویتتر و دگناس، ترجمه کیکائوس جهاننداری، فرزانه روز، ۱۳۸۶؛

Theophanes, *The Chronicle: An English translation of anni mundi 6095-6305 (A.D. 602-813)*, by Harry Turtledove, Philadelphia, 1982.

52. also see: Sebeos, *The Armenian History*, tr. R.W.Thomson, Liverpool University press, 1999, p85,86.

۵۳. خوانش استاد کزازی قباد (به زبر ق) است (کزازی، ۱۳۸۷: ۱۸۰).



54. see: Malek, Hodge Mehdi, "The Coinage of the Sasanian King Kavad II", The Numismatic Chronicle. Vol 155, 1955, pp 119-129.

۵۵. در جستاری دیگر از نگارنده در بخش «نگهبان و زندان خسرو پرویز»، این دو نام بررسی شده‌اند.

۵۶.

کجا ماهِ آذر بُد و روز دی گوه آتش و مرغ بریان و می

۵۷. برای بار سوم، نشأت: «قتل خسرو در آذرماه و روز ماه اتفاق افتاد» (۱۳۹۱: ۲۴۹)، پاینده: «ماه آذر روز ماه کشته شد» (۱۳۶۲/ج ۲: ۷۷۹)، شاپور شهبازی: «او در روز ماه از ماه آذرماه کشته شد» (۱۳۸۹: ۲۱۸)، نولدکه: «کشته شدن او در ماه‌روز از ماه آذر بود» (۱۳۸۸: ۴۰۰).

۵۸. «قال الواقدی قتل شیرویه اباه کسری لیلہ الثلاثائہ لعشرہ لیال مضین من جمادی الاولی من سنہ سبع لست ساعات مضت منها»

۵۹. در گاهشمار زرتشتی سه روز با نام "دی" بوده که برای جداسازی، با نام روز پس از خود همراه می شده‌اند: دی به آذر (۸)، دی به مهر (۱۵) و دی به دین (۲۳).

۶۰. شاپور شهبازی ۹ تن از این گروه را برشمره است (۱۳۸۹: ۶۴۲) و به گمان، پسر بندویه که او نام برده همان فرخ‌هرمزد باشد.

## کتاب‌نامه

ابن بطریق، سعید (۱۹۰۹م)، *التاریخ المجموع علی التتحقیق و التصدیق*، ج ۲، ویرایش شیخو، بیروت: الآباء الیسوعین.

ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۸۷۲)، *الفهرست*، ویرایش گوستاو فلوگل، لایپزیگ.

ابن هشام، عبدالملک (۱۳۸۵)، *زندگانی حضرت محمد پیامبر اسلام*، ترجمه، سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: کتابچی، چاپ دهم.

اشپولر، برتولد (۱۳۸۸)، «تکوین تاریخ‌نگاری ایرانی»، *تاریخ‌نگاری در ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره، چاپ دوم، صص ۹-۱۸.

آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸)، «روز و ماه تاج‌گذاری چند شهریار ساسانی در شاهنامه»، *مطالعات ایرانی*، س ۸، ش ۱۵، صص ۱-۱۵.

آیدنلو، سجاد (۱۳۹۰)، *دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه فردوسی)*، تهران: سخن.

بلعمی، ابوعلی (۱۳۸۶)، *تاریخ بلعمی*، ویرایش ملک الشعراء بهار و محمد پروین گنابادی، تهران: هرمس.

- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۸۷۸م)، *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*، ویرایش ادوارد زاخائو، لایپزیگ.
- تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب والعجم (۱۳۷۳)، به تصحیح رضا انزابی نژاد و یحیی کلانتری، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل (۱۹۰۰م)، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، مقدمه، ویرایش و ترجمه فرانسوی هرمان ژنبرگ، پاریس.
- حمزه اصفهانی، ابن حسن (۱۸۴۴م)، *تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء*، ویرایش گوتوالد، لایپزیگ.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۲)، «یک روایت در پنج اثر»، *ایران شناسی*، س ۱۵، ۵۰۲-۵۰۷.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶)، «از شاهنامه تا خداینامه (جستاری درباره ماخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه)»، *نامه ایران باستان*، س ۷، ش ۱ و ۲، صص ۳-۱۱۹.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۱)، *یادداشت‌های شاهنامه*، ج ۳، تهران: دایره المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۳): «ساسانیان در تاریخ ملی ایران»، *تاریخ جامع ایران*، ج ۲، ۶۲۱-۶۳۵.
- داد، سیم (۱۳۹۰)، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، تهران: مروارید، ص ۲۵۳.
- دریایی، تورج (۱۳۹۱)، «سندیت تاریخی شاهنامه»، *ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان*، ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی، تهران: کتاب پارسه، صص ۹۱-۱۰۹.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۸۸۸م)، *اخبار الطوال*، ویرایش ولادیمیر گیرگاس، لیدن: بریل.
- رجبی، پرویز (۱۳۸۲)، *هزاره‌های گمشده*، ج ۵، تهران: توس.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۸)، *فرهنگ نامهای شاهنامه*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- رویدادنامه خوزستان (۱۳۹۵)، ترجمه و تعلیقات خداداد رضاخانی و سجاد امیری باوندپور، تهران: سینا.
- زرین کوب، روزبه (۱۳۹۳)، «تاریخ سیاسی ساسانیان»، *تاریخ جامع ایران*، ج ۲، ۴۶۱-۵۷۴.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۸)، *تاریخ مردم ایران: ایران قبل از اسلام*، کشمکش با قدرت‌تها، تهران: امیرکبیر، چاپ یازدهم.
- زند، زاگرس (۱۳۹۲)، «سبک تاریخ نویسی شاهنامه فردوسی»، *پژوهشنامه ادب حماسی*، س ۹، ش ۱۵ (بهار و تابستان)، صص ۷۷-۹۹.
- شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۸۹)، *تاریخ ساسانیان: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۹۰)، *زندگینامه تحلیلی فردوسی*، ترجمه هایده مشایخ، تهران: هرمس.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۶۲)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، چاپ دوم.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۹۱)، *تاریخ الرسل و الملوک (بخش ایران از آغاز تا سال ۳۱ هجری)*، ترجمه صادق نشأت، تهران: علمی فرهنگی، چاپ سوم.

سنجش روایت تاریخی شاهنامه فردوسی با تاریخ‌های سده‌های ... ۱۳۵

طبری، ابوجعفر محمدبن جریر (۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م)، *تاریخ الطبری (المعروف بتاریخ الامم والملوک)*، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات (بر اساس چاپ لیدن: بریل، ۱۸۷۹-۱۹۰۰م)، چاپ چهارم. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۵۰ه ق/۱۹۳۲م)، *الشاهنامه*، ترجمه فتح بن علی بنداری، تصحیح عبدالوهاب عزام، ج ۲، قاهره: دارالکتب المصریه.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، *شاهنامه*، ویرایش جلال خالقی مطلق، جلد ۸، تهران: دایره المعارف بزرگ اسلامی.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳)، *شاهنامه*، ویرایش جلال خالقی مطلق، ج ۲، تهران: سخن. فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۷۱)، *شاهنامه*، ویرایش آ. برتلس و ع. نوشین، مسکو، آکادمی علوم اتحاد شوروی، ج ۹.

قاسم نژاد، علی (۱۳۷۶)، *فرهنگنامه ادب فارسی، دانشنامه ادب فارسی*، ج ۲، به سرپرستی حسن انوشه. کریستن سن، آرتور امانوئل (۱۳۷۹)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب، چاپ دهم.

کرازی، میرجلال الدین (۱۳۸۷)، *نامه باستان*، ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، ج ۹، تهران: سمت. کولسنیکف، ا. ای. (۱۳۸۹)، *ایران در آستانه سقوط ساسانیان*، ویراسته پیگولفسکایا، ترجمه محمدرقیق یحیایی، تهران: کندوکاو.

گردیزی، ضحاک (۱۳۸۴)، *زین الاخبار*، به اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

لاکهارت، لارنس (۱۳۸۴)، «گاهشماری تاریخ ایران»، *میراث ایران*، زیر نظر آرتور جان بری، ترجمه محمد سعیدی.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۸۶۲م)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ویرایش و ترجمه فرانسوی باربیه دومینارد و پاروه دوکرتیه، ج ۲، پاریس.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۸۹۳م)، *التنبيه و الاشراف*، ویرایش دخویه، لیدن: بریل.

مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۶۹)، *تجارب الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، ج ۱، تهران: سروش.

مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۹۰۳م)، *البدء و التاریخ*، ویرایش و ترجمه فرانسوی کلیمان هوار، ج ۳، پاریس. نفیسی، سعید (۱۳۸۳)، *مسیحیت در ایران*، تهران: اساطیر.

نهایه العرب فی تاریخ الفرس و العرب (۱۳۷۴)، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

نولدکه، تئودور (۱۳۸۸)، *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم.

ویتتر، انگلبرت و بئاته دیگناس (۱۳۸۶)، *روم و ایران دو قدرت جهانی در کشاکش و همزیستی*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: فرزانه روز.

یاقوت حموی بغدادی (۱۳۸۰)، *معجم البلدان*، ترجمه علینقی منزوی، ج ۱ در ۲ بخش، تهران: سازمان میراث فرهنگی.  
یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب (۱۸۸۳ م)، *تاریخ یعقوبی*، ویرایش تئودور هوتسما، ج ۱، لیدن: بریل.

*A Short Chronicle on the End of the Sasanian Empire and Early Islam*, Edition (2016), Translation and Commentary by Nasir al-Ka'bi, Gorgias Press.

*Chronicon Paschale* (1989), (284-628 AD) English tr. Michael Whitby and Mary Whitby, Liverpool University press.

Fry, R. N. (1983), "The political History of Iran under the Sasanians", *The Cambridge History of Iran*, vol III(1), ed. E. Yarshater, Cambridge.

Gyselen, Rika (2004), "L' Administration 'Provinciale' Du NAXWĀR", *STUDIA IRANICA* 33, pp31-46.

Göbl, Robert (1971), *Sasanian Numismatics*, tr. Paul Severin, Braunschweig.

Göbl, Robert (1983), "Sasanian coins", *The Cambridge History of Iran*, vol III(1), ed. E. Yarshater, Cambridge.

Howard-Johnston, James (2008), "State and Society in Late Antique Iran" in: *The Sasanian Era*, ed. By Vesta Sarkhosh Curtis and Sarah Stewart, London, pp.118, 129

Howard-Johnston, James (2010), "kosrow II", *Encyclopaedia IRANICA, an updated version is available online at <http://www.iranicaonline.org/articles/kosrowII>*, Last Updated: March 15.

Justi, Ferdinand (1963), *Iranisches Namenbuch*, Marburg.

Pourshariati, Parvaneh (2008), *Decline and fall of the Sasanian empire: the Sasanian-Parthian confederacy and the Arab conquest of Iran*, IB Tauris. *nalepos*: K. Trübner.

Sebeos (1999), *The Armenian History*, tr. R.W. Thomson, Liverpool University press.

Seert (1983), *Histoire Nestorienne (chronique de Seert)*, Deuxieme Partie II, S.G. Mgr. Addai Scher, Turnhout, Belgique.

Spiegel F. (1878), *Eranische Alterthumskunde*, III vol, Leipzig.

Theophanes (1982), *The Chronicle: An English translation of anni mundi 6095-6305 (A.D. 602-813)*, by Harry Turtledove, Philadelphia.